

توارث مسلمان و کافر

از مسائل مطرح شده در روابط مالی بین مسلمان و کافر، توارث مسلمان و کافر است که در احکام ارث بیان می گردد. ارث موجبات، حوایج و موانعی دارد. مقصود از موجب علتی است که باعث می شود شخصی از دیگری ارث ببرد همچون نسب و سبب، مثلاً سبب ارث بردن فرزند از پدر نسبت پدر و فرزندی است و یا ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر به سبب زوجیت است. به تعبیر دیگر موجب همان علت مقتضی ارث است. مقصود از حاجب، شخص یا اشخاصی هستند که وجودشان باعث می گردد وارث دیگر در قسمتی از ارث یا تمام آن از ارث بردن محروم گردد.

منظور از مانع هم در باب ارث صفت و حالتی است که با وجود آن مقتضی وراثت تاثیر نمی کند و مانع ارث بردن شخصی از مورث می گردد، همچون قاتل بودن یا کافر بودن فرزند، که در این صورت فرزند پدرکش از پدر کشته شده ارث نمی برد، لذا گفته می شود کفر و قتل از تاثیر سبب وراثت جلوگیری می کنند.

البته بین مانع و حاجب تفاوت وجود دارد، چه این که مانع صفتی و حالتی در خود شخص وارث است مانند کفر و قتل و یا رقیت، اما حاجب صفت یا حالت خاصی نیست بلکه حضور و وجود وارثی از طبقه قبلی نسبت به ورثه طبقات بعدی است آن گونه که در طبقات ارث مشخص شده است. (۱) مثلاً وجود فرزندان که در طبقه اول ارثی قرار دارند حاجب برادران مورث از ارث بردن می گردند چرا که آنها در طبقه دوم ارثی قرار دارند.

ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان

همان طور که گفته شد یکی از موانع ارث، کفر وارث است که بر این اساس کلیه کفار اعم از کتابی و غیر کتابی، حربی و ذمی، مرتد فطری و ملی، از ماترک مورث مسلمان خود ممنوع می‌باشند.

ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مورد اتفاق کلیه مذاهب اسلامی است. (۲) در مذهب شیعه نیز برخی از فقها بر مسأله ادعای اجماع نمودند (۳) مستندات این حکم، اجماع، آیه نفی سییل و روایات است. در صفحات آینده هر یک از ادله فوق را به اختصار بررسی می‌کنیم.

بررسی ادله ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان

الف: اجماع

اتفاق مذاهب اسلامی را بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان نمی‌توان اجماع اصطلاحی که در مذاهب اسلامی مطرح است نامید، چه این که اجماع در مذهب شیعه با اجماع در مذاهب اهل سنت تفاوت ماهوی و مفهومی دارد.

در این خصوص به برخی از آراء فقهای اهل سنت و فقهای شیعه در پیرامون تعریف و حجیت اجماع اشاره می‌کنیم تا تفاوت این دو اجماع مشخص گردد.

ابوحامد غزالی: اجماع یعنی اتفاق امت محمد بر امری از امور دینی. (۴)

ابن خلدون: اتفاق و هم‌رایی در امری از امور دینی چنانچه مبتنی بر اجتهاد باشد اجماع نامیده می‌شود. (۵)

احمدبن حنبل شیبانی بنا به نقل ابن قیم جوزیه (۶) معتقد بوده است فقط اتفاق نظر صحابه پیامبر اکرم (ص) در حکمی از احکام شرعی اجماع نامیده می‌شود و معتبر است.

علامه داود بن علی ظاهری اصفهانی (پیشوای مذهب ظاهری) نیز در خصوص اجماع همین نظر را داشته است. (۷)

مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکیه) و پیروانش بنا به نقل شیخ طوسی (۸) و محمد خضری (۹) معتقدند که صرفاً اتفاق اهل مدینه اجماع معتبر است.

محقق حلی می نویسد: حجیت اجماع به دخول معصوم است چنانچه صد نفر فقیه اتفاق بر حکمی از احکام کنند ولی از قول معصوم خالی باشد حجت نیست، اما اگر قول معصوم داخل در نظر دو نفر فقیه باشد قول آن دو حجت است. (۱۰)

علامه حلی می گوید: اتفاق امت محمد (ص) اجماع است و حجت می باشد. زیرا ما اعتقاد داریم در هر زمان، معصوم که پیشوای امت است در بین آنها وجود دارد و حجیت اجماع هم به دلیل قول معصوم است. (۱۱)

حسن بن زین الدین (صاحب معالم الدین) می نویسد: اتفاق گروه خاصی (از امت اسلامی) که نظر آن گروه اعتبار دارد اجماع نامیده می شود و در شناخت احکام شرعی معتبر است. (۱۲)

در این باره البته آراء دیگری هم وجود دارد که طرح آنها از محدوده نیاز بیرون است و برای استقصای آراء و جوانب مساله باید به کتب اصولی مراجعه کرد. (۱۳)

راجع به آراء موجود در موضوع اجماع (که به برخی اشاره شد) دو دیدگاه وجود دارد یکی دیدگاه فقهای شیعه است که معتقدند اجماع خود دلیل مستقل در کنار کتاب و سنت نیست، بلکه طریقی برای کشف سنت می باشد که هر گاه این طریق کاشفیت از رای و نظر معصوم داشته باشد،

معتبر است، فی الواقع اعتبار برای کاشف (اجماع) نیست بلکه برای منکشف (رای معصوم) است.

(۱۴)

چنانچه اتفاق بر حکم شرع کاشف از نظر معصوم نباشد اعتباری نخواهد داشت هر چند گروه

اجماع کننده زیاد باشند.

در این نظریه اجماع در طول سنت قرار می گیرد نه در عرض آن؛ و در اصطلاح گفته می شود. در

نظر امامیه، اجماع طریقت دارد نه موضوعیت و حاکی از دلیل است نه این که خود دلیل باشد.

(۱۵)

البته به نظر می رسد برخی از متفکران اهل سنت نظریه فوق را پذیرفته باشند از قبیل علامه محمد

خضری بک، چنانچه می نویسد: «لاینعقد الاجماع الا عن مستند». (۱۶)

دیدگاه دوم که مربوط به اکثریت اهل سنت می باشد معتقد است، اجماع خود دلیلی مستقل در

کنار کتاب و سنت است و لازم نیست تأمین کننده نظر کتاب و یا سنت باشد بلکه همین اندازه در

حجیت آن کافی است که با کتاب و سنت قطعی معارض نباشد. در این دیدگاه، اجماع، بما هو

اجماع دلیل شرعی است. و گفته می شود موضوعیت دارد نه طریقت. (۱۷)

از آنچه بیان شد اتفاق مذاهب اسلامی بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان برمی آید. اجماع به

معنای اصطلاحی آن نیست چه این که گفته شد اجماع در مذهب شیعه با اجماع در مذاهب اهل

سنت اختلاف مفهومی و ماهوی دارد. نمی شود دو نوع دیدگاه از اجماع را یک اجماع دانست.

بلکه باید گفت این اتفاق، اتحاد در نظریه ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان می باشد که از ادله

دیگر بویژه از اشتراک مفاد برخی از روایاتی حاصل شده است که هر دو دیدگاه به آن استناد نموده‌اند.

اما نسبت به اجماعی که در مذهب شیعه در خصوص این حکم ادعا شده است. (۱۸)

محتمل است این اجماع، از سنخ اجماع مدرکی (۱۹) باشد که در این صورت نفس اجماع معتبر نیست زیرا نمی‌توان رای معصوم را از آن به دست آورد. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است و اعتباری جز آن ندارد و فقیه نمی‌تواند در استنباط حکم شرعی به چنین اجماعی تکیه کند بلکه باید به مدرک آن مراجعه کند و آن مدرک را با موازین خود بسنجد و حجیت یا عدم حجیت آن را تعیین کند.

در اجماع ادعا شده در باب ممنوعیت ارث کافر از مسلمان نیز محتمل است همین‌طور باشد چه این که در این باب بیشترین استناد فقها به احادیث و روایات موجود در این خصوص می‌باشد. افزون بر همه این موارد در نحوه کاشفیت اجماع از رای و نظر معصوم و امکان وقوع آن در جوامع اسلامی بین فقها اختلاف نظر فراوان وجود دارد. (۲۰)

ب: آیه نفی سبیل

برخی از فقهاء در ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان از آیه شریفه «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (۲۱) به عنوان یکی از مستندهای این حکم یاد کرده‌اند. (۲۲)

چنانچه مستند ممنوعیت ارث بردن کافر از مورث مسلمان، آیه نفی سبیل و به طور کلی قاعده نفی سبیل باشد، ارث بردن کافر از مسلمان نوعی ایجاد سلطه و سبیل برای کافر نسبت به مسلمان خواهد بود که مطابق آیه یاد شده و حدیث: «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه» (۲۳) هر عملی که منجر به

گشایش سبیل بر مؤمنان گردد نفی شده است، در نتیجه مطابق این مبنا گفته می‌شود کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

و لیکن با تامل در ادله این حکم باید گفت ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان بیش از آن که به قاعده نفی سبیل مربوط باشد، مستند به اجماع و بویژه احادیث وارد شده در این مساله است. (۲۴) زیرا از لحاظ حقوقی ارث بردن کافر از مورث مسلمان حکما چنین نیست که منجر به ایجاد سلطه و سبیل تسلط کافر بر مسلمان گردد تا بتوان با استناد به آن قاعده، به منع کافر از ارث مسلمان نظر داد بلکه قاعده نفی سبیل، همان‌طور که در مباحث قبلی مطرح شد، زمانی مورد استناد قرار می‌گیرد که به واسطه اوضاع و احوال خاص، گروه‌های غیرمسلمان بر مسلمانان و امور زندگی آنان تسلط یابند. بدیهی است چنین فرضی در مورد ارث بردن کافر از مسلمان در هر وضعیتی صادق نخواهد بود.

اصولا احکام مبتنی بر قاعده نفی سبیل، احکام ثانویه هستند که در حالات عارضی اعمال می‌گردند و در وضعیت عادی و متعارف جاری نمی‌شوند. ایجاد سلطه و سبیل کافر بر مسلمان نمی‌تواند عمومی و همیشگی باشد بلکه تحقق چنین حالتی به وجود شرایط و اوضاع سیاسی -

اجتماعی خاصی بستگی دارد که در هر مملکت به وجود می‌آید، و مشابه این نوع احکام حکومتی است که آن هم به نظر حاکم اسلامی و دولت اسلامی است که براساس مصالح مسلمین و حکومت اسلامی مقرر می‌گردد.

در حالی که ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان را نمی‌توان موقوف به نظر حاکم، مصالح سیاسی و یا شرایط عارضی و امثال آن نمود چه این که این حکم با توجه به ادله خاص خود که بیشتر

روایات ائمه معصومین (ع) است، از احکام اولیه می باشد و صرفاً می توان گفت مستندات ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان نسبت به عموماً و اطلاقات ادله جواز ارث به عنوان تخصیص و استثنا می باشد و به نحو تقدیم خاص بر عام این حکم جاری می شود. (۲۵) بنابراین موقتی و عارضی و یا بسته به نظر حکومت اسلامی و تشخیص ایجاد سلطه و امثال آن نیست، بلکه منطبق با ادله خود این حکم اولی و ثابت است.

البته چه سا در اصل تحلیل ادله و دقت در روایات مربوط به ممنوعیت ارث کافر از مسلمان در نهایت احتمال داده شود این ممنوعیت به دلیل همان نفی سبیل کافر بر مسلمان باشد.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در میراث اهل الملل قبل از این که احادیث این باب را بیاورد بیان می دارد: مسلمانان شایسته تر از مشرکان و نسبت به کافر در اولویت هستند. خداوند متعال میراث را بر کفار حرام داشته از آن جهت که کیفر کفرشان باشد همچنان که ارث را بر قاتل حرام کرده به دلیل این که عقوبت بر قاتل بودنش باشد و اما از مسلمان، به چه جرمی و به دلیل کدامین عقوبت ارث بردن را از مسلمان سلب نماید؟ (۲۶)

آن گاه احادیثی را از قول پیامبر اسلام ذکر می کند که بیانگر عزت و عظمت اسلام و مسلمین می باشد و این که اسلام باعث خیر و برکت مسلمانها است و نه باعث شر و بدی؛ از جمله از قول پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که: «الاسلام یزید ولا ینقص». (۲۷)

این روایت از زبان رسول خدا (ص) به همین عبارت در کتب روایی اهل سنت نیز آمده است. (۲۸)

تبيين احكام اوليه و ثانويه

از آنجا که در ممنوعیت ارت برکن کافر از مسلمان، از احکام اولیه و ثانویه سخن به میان آوردیم ضرور است این دو نوع از احکام شرعی به اختصار تبیین گردد و حد و مرز و احیاناً بعضی از ویژگیهای آن دو ذکر گردد تا جایگاه آنها دقیقاً روشن شود.

به اعتباری فقها و اصولیین احکام شرعی را به دو قسم واقعی و ظاهری تقسیم می کنند. (۲۹)

احکام واقعی، احکامی است که شارع مقدس به عنوان اولی روی ذات موضوع خاصی جعل کرده است، مثل وجوب نماز یا حرمت شرب خمر که بدون ملاحظه حال علم و جهل مکلف به آن حکم، بلکه صرفاً براساس مصالح و مفاسدی که مترتب است جعل و وضع شده است. و چنانچه مکلف به آن حکم قطع پیدا کند و یا موضوع آن را تشخیص دهد و یا حداقل ظن معتبر شرعی نسبت به حکم داشته باشد رعایت آن واجب و مخالفت با آن حرام می گردد و در اصطلاح گفته می شود در چنین صورتی حکم بر مکلف منجز می شود که با رعایت مفاد آن پاداش و ثواب و با مخالفت با آن کیفر و عقاب می شود، مانند حرمت شرب خمر برای کسی که هم به حرمت شرب خمر علم یافته و شبهه حکمیه نداشته باشد و هم به شراب بودن مایع حاضر عالم باشد که شبهه موضوعیه در میان نباشد.

احکام ظاهری از احکامی است که شارع مقدس در ظرف جهل و شک به احکام واقعی وضع کرده و آن احکام از راه دلایل خود که در موضوع آنها جهل و شک در حکم واقعی قرار داده شده است به دست آمده باشد، مانند احکامی که از اصول عملیه حاصل می شود همچون برائت، استصحاب و یا تخیر و احتیاط. (۳۰)

به دلایل احکام واقعی ادله اجتهادی (از قبیل کتاب، سنت، اجماع و عقل) و به دلایل احکام

ظاهری (از قبیل استصحاب، براءت، تخیر و احتیاط) ادله فقهاتی گویند. (۳۱)

احکام واقعی دو قسمت است، احکام اولی و احکام ثانوی. احکام اولی آن دسته احکامی است که

برای موضوعات فردی، اجتماعی، اقتصادی سیاسی و از طرف شارع متعال براساس مصالح و

مفاسد قرار گرفته در ذات موضوعات وضع گردیده و به آنها تعلق گرفته است، بدون توجه به

حالات استثنایی که برای مکلف عارض می شود.

احکام ثانوی آن دسته احکامی است که با توجه به اوضاع خاص و استثنایی که برای مکلف پیش

می آید وضع گردیده است مانند حالات ضرر، عسر و حرج، اضطرار، اکراه، عجز، خوف، تقيه،

مرض و دیگر حالات عارض بر مکلف یا مکلفان.

احکام ثانوی به لحاظ ارتباط با موضوعاتی که چنین حالاتی بر آنها عارض می گردد برای هر یک

از موضوعات مقرر می شود که البته ممکن است متضاد و متباین با حکم اولی همان موضع باشد و

در تمام موارد فوق تا وقتی عنوان ثانوی وجود دارد حکم اولی منتفی است و حکم ثانوی محقق

است. (۳۲)

مرحوم آیه الله حائری یزدی پیرامون احکام اولی و ثانوی می فرماید: احکام اولی، احکامی است

که از طرف شارع متعال به ذات اشیاء به عنوان اولی تعلق گرفته مانند: وجوب نماز و حرمت خمر،

و احکام ثانوی، احکامی است که امر شارع به آنها به عناوین و حالاتی که بر تکلیف عارض

می گردد، تعلق گرفته است، مثل عجز از انجام تکلیف، اضطرار و یا جهل و شک به احکام اولی.

(۳۳) در این که چرا به عناوین طاری و عارضی عناوین ثانوی اطلاق می گردد گفته می شود به این

دلیل است که این گونه عناوین مواردی هستند که در طول واقعیات اولیه قرار می گیرند مثل آیه کریمه: «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا» (۳۴) زیرا وجوب تیمم فی نفسه حکم واقعی است. اما نسبت به وجوب وضو برای کسی که آب در اختیار دارد، حکم ثانوی تلقی می شود، همین طور است هر حکمی به لحاظ عجز از احکام واقعی اولی.

از ظاهر کلام مرحوم حائری یزدی استفاده می شود که احکام ثانوی در اصطلاح اعم از احکام ظاهری و احکام ثانوی واقعی است. که با این ترتیب احکام ثانوی، احکام ظاهری در اصطلاح دیگر فقیهان را نیز شامل می شود و ملاک در نامگذاری آن به ثانوی این است که در طول حکم واقعی قرار گرفته باشد. حال ممکن است حکم واقعی در طول حکم واقعی قبلی قرار گیرد و یا حکم ظاهری در طول حکم واقعی قبلی قرار داشته باشد که در این تعبیر هر دو حکم ثانوی تلقی می شود.

ویژگی عمده احکام ثانوی واقعی این است که ناپایدار هستند و ثابت نیستند یعنی مادام که آن اوضاع استثنایی برای مکلف وجود دارد حکم ثانوی هم پابرجا است مثلا وقتی اکراه، عجز و یا اضطرار مرتفع شود حکم هم مرتفع می شود ولی در شرایط عادی و غیراستثنایی احکام اولیه جاری می شود و چون وقوع شرایط عادی و غیراستثنایی و تحقق اوضاع متعارف و استقرار آن مدام و مستمر می باشد گفته می شود احکام اولیه هم که ناظر به این موارد است دایمی و پایدار می باشند.

با این توضیح از احکام اولی و ثانوی، دانسته می شود، احکامی که بر مبنای قاعده نفی سبیل استوار است احکام ثانوی است زیرا ایجاد سبیل و سلطه عنوان ثانوی و عارضی است یعنی چنین نیست که هر نوع رابطه ای بین کافر و مسلمان منجر به سلطه کافر بر مسلمان گردد بلکه چه بسا رابطه ای

باعث شود در شرایطی ایجاد سلطه مسلمان بر کافر شود و یا اساسا هیچ گونه تسلط و نیرومندی به نحو غلبه یکی بر دیگری ایجاد نگردد، بنابراین به طور کلی قاعده نفی سبیل و احکام مستفاد از آن در شرایط استثنایی و عارضی که همان احتمال ایجاد سلطه کافر بر مسلمان باشد مقرر می گردد و جاری می شود، و طبیعتا اگر در احکام شرعی پیرامون رابطه مسلمان با کافر چنانچه نسبت به حکمی استثنا صورت گرفته باشد و دلیل و مبنای آن غیر از آیه و قاعده نفی سبیل باشد حکم اولی است همچنان که در حکم ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان گذشت.

ج: روایات

بیشترین استناد فقها در مساله ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان مبتنی بر روایاتی است که از ائمه معصومین و یا بعضا از پیامبر اکرم (ص) رسیده است. در این بخش به عنوان نمونه به تعدادی از احادیث اشاره می کنیم:

۱ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل و هشام عن ابی عبدالله (ع): انه قال: فیما روی الناس عن رسول الله (ص) انه قال: «لا یتوارث اهل ملتین» فقال: «نرثهم و لا یرثونا ان الاسلام لم یزده الا عزا فی حقه». (۳۵)

۲ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی نجران عن عاصم بن حمید عن محمد ابن قیس، قال: سمعت ابا جعفر (ع) یقول: لا یرث الیهودی والنصرانی المسلمین و یرث المسلم الیهودی و النصرانی. (۳۶)

محمد بن قیس روایت کرد از امام باقر (ع) شنیدم که می گوید: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی برند و لیکن مسلمان از یهودی و نصرانی ارث می برد.

۳ - یونس عن زرعه عن سماعه قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم ولا يرث المشرك المسلم. (۳۷)

سماعه گوید از امام صادق (ع) نسبت به فرد مسلمان سؤال کردم که آیا از مشرک ارث می برد؟ فرمود: بلی ولی مشرک از مسلمان ارث نمی برد.

۴ - عن موسى بن بكر عن عبدالرحمن بن اعين قال: قلت: لابي جعفر (ع) جعلت فداك، النصراني يموت و له ابن مسلم ايرثه؟ قال فقال: نعم ان الله تعالى لم يزده بالاسلام الا عزا فنحن نرثهم و لا يرثونا. (۳۸)

عبدالرحمن بن اعین گفت: به امام باقر (ع) عرض کردم، فدایت گردم، فرد نصرانی می میرد و دارای پسری مسلمان است، آیا از او ارث می برد؟ امام فرمودند: بلی، خداوند متعال به واسطه اسلام جز عزت چیزی نیفزوده است. پس ما از آنها ارث می بریم ولی آنان از ما ارث نمی برند.

۵ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن ابی ولاد قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: المسلم يرث امراته الذمیة و لا ترثه. (۳۹)

ابوولاد گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می گوید: مرد مسلمان از همسر ذمی خود ارث می برد و لیکن همسرش (که ذمی است) از او ارث نمی برد.

۶ - احمد بن محمد عن ابن محبوب عن الحسن بن صالح عن ابی عبدالله (ع) قال: المسلم يحجب الكافر و يرثه و الكافر لا يحجب المؤمن و لا يرثه. (۴۰)

حسن بن صالح از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مسلم حاجب کافر می شود و از کافر ارث می برد ولی کافر حاجب مؤمن (مسلمان) نمی شود و از او ارث نمی برد.

۷ - حسن بن محمد بن سماعه عن حنان بن سدير عن ابى عبدالله (ع) قال: سألته يتوارث اهل
الملتین؟ قال: لا. (۴۱)

حنان بن سدير گوید از امام صادق (ع) سؤال کردم آیا دو نفر از دو آیین مختلف از همدیگر ارث
می‌برند؟ فرمودند: نه.

۸ - عن جميل عن ابى عبدالله (ع) فى الزوج المسلم و اليهودیه و النصرانیة انه قال: لا يتوارثان. (۴۲)

از امام صادق نسبت به مرد مسلمان - چنانچه همسرش یهودی یا نصرانی باشد - وارد شده که
فرمودند: از همدیگر ارث نمی‌برند.

۹ - على بن الحسن بن فضال عن محمد بن عبدالله بن زرارۃ عن القاسم ابن عروۃ عن ابى العباس

قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: لا يتوارث اهل ملتین يرث هذا، هذا و هذا الا ان المسلم يرث الكافر
و الكافر لا يرث المسلم. (۴۳)

ابوالعباس گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمودند: اهل دو آیین مختلف از یکدیگر ارث
نمی‌برند، این و این و این ارث می‌برد، جز این که مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر از مسلمان
ارث نمی‌برد.

در مجموع روایات فوق از نظر دلالت اجمال و ابهام ندارند و به صراحت بر ممنوعیت ارث بردن
کافر از مسلمان دلالت دارند، همچنین از حیث سند عمدتاً مستند هستند و اکثر راویان آن توثیق

گردیده‌اند (۴۴) بویژه در بین راویان روایات یاد شده افرادی از قبیل ابن ابی عمیر، هشام بن محمد،

محمد بن قیس و عبدالرحمن بن اعین علاوه بر مورد اطمینان بودن در بین علمای رجال در روزگار

خود شان و منزلت والایی نیز داشته‌اند و بعضاً دارای آثار و کتب هم بوده‌اند. (۴۵)

ارث بردن مسلمان از کافر

در موضوع بالا از آنجایی که دیدگاه شیعه با دیدگاه اهل سنت متفاوت است به اختصار نظر هر دو را به ترتیب اشاره و بررسی می‌کنیم.

الف: دیدگاه فقهای شیعه

همان‌طور که بیان گردید یکی از موانع ارث از دیدگاه فقه شیعه حالت کفر در وارث بود که به موجب آن کافر از ارث بردن از مسلمان محروم می‌شود، اما چنانچه وارث مسلمان باشد و مورث کافر، باعث ممنوعیت مسلمان از ارث کافر نمی‌شود چه این که مقتضی ارث بردن که همان نسب صحیح و قرار داشتن در طبقه ارثی و زنده متولد شدن باشد در وی موجود است. (۴۶) و مانع شرعی هم که باعث جلوگیری از تاثیر مقتضی باشد در وی موجود نیست لذا مقتضی تاثیر خود را می‌کند و از این جهت است که فقها با استناد به روایات آن فتوا داده‌اند مسلمان از مورث خود، ولو کافر، ارث می‌برد. (۴۷)

ارث بردن مسلمان از کافر در بینش فقهای شیعه مبتنی بر سه دلیل است: یکی عمومیت و اطلاق آیات قرآن کریم پیرامون احکام ارث از قبیل: «ولکم نصف ماترک ازواجکم» (۴۸) «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» (۴۹) «وللرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون» (۵۰) می‌باشد. عمومیت و اطلاق آیات یاد شده دلالت بر ارث بردن هر وارثی از مورث خود دارد که اسباب ارث در او جمع باشد. طبق این آیات شریفه مسلمان و کافر از یکدیگر ارث خواهند برد و لیکن در جانب ارث بردن کافر این حکم کلی قرآنی با ورود مخصصات روایی (که برخی در مبحث پیشین نقل شد) از کلیت افتاده و در اصطلاح

تخصیص یافته است، و لیکن در جانب ارث بردن مسلمان از کافر این حکم قرآنی به کلیت خود باقی است. (۵۱) بنابراین جز کافر که از ارث مورث مسلمان محروم است سایر افراد چنانچه مقتضی ارث بردن در آنها وجود داشته باشد از اثر مورث خود بهره مند می گردند.

مستند بعدی این حکم روایاتی است که از طریق اهل بیت: رسیده که در بحث قبلی به بعضی اشاره شد و افزون بر آن به تعدادی دیگر نیز در زیر اشاره می کنیم.

۱- حدیث پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه». (۵۲)

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی در خلاف. (۵۳) ابن ادریس حلبی در سرائر (۵۴) و ابن زهره حلبی در غنیة النزوع (۵۵) بر ارث بردن مسلمان از کافر به حدیث فوق استناد جسته اند.

البته در بحث از قاعده نفی سبیل که یکی از مستندات آن قاعده همین حدیث عنوان شده بود ذکر گردید، این روایت در تمام اسنادش مرسل می باشد و لذا از احادیث ضعیف شمرده می شود. و لیکن در نزد بسیاری از فقها به دلیل عمل مشهور به آن ضعفش جبران گشته است. (۵۶)

۲- عن ابی الاسود الدثلی ان معاذبن جبل کان بالیمن فاجتمعوا الیه و قال: یهودی مات و ترک اخا مسلما فقال معاذ سمعت رسول الله (ص) یقول: الاسلام یزید و لاینقص فورث المسلم من اخیه الیهودی. (۵۷)

معاذبن جبل در یمن بود که عده ای اطرافش جمع شدند و از او سؤال شد چنانچه فرد یهودی بمیرد و برادر مسلمانی داشته باشد (ارث می برد یا نه؟) معاذ پاسخ داد از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: اسلام می افزاید و نمی کاهد (منظور این است که اسلام آوردن مایه خیر و برکت است نه کاستی و شر) بنابراین مسلمان از برادر یهودی خود ارث می برد.

این روایت به نقل از معاذبن جبل از قول پیامبر اکرم (ص) با عبارت «الاسلام یزید ولاینقص» در کتب روایی اهل سنت نیز وارد شده است. (۵۸)

بسیاری از فقها در حکم ارث بردن مسلمان از کافر به همین حدیث استناد جسته‌اند از جمله سید

مرتضی علم‌الهدی در الناصریات، (۵۹) ابن زهره حلبی در غنیة‌النزوع، (۶۰) شیخ طوسی در خلاف، (۶۱) ابن ادریس حلی در سرائر، (۶۲) و محمدحسن نجفی در جواهرالکلام. (۶۳)

۳- عن عبدالرحمن ابن اعین قال: قال ابو جعفر (ع) «لانزداد بالاسلام الا عزا فنحن نرثهم و لایرثونا هذا میراث ابی طالب فی ایدینا فلانراه الا فی الولد والوالد ولانواه فی الزوج و المراء. (۶۴)

عبدالرحمن بن اعین روایت کرده است: امام باقر (ع) فرمودند: به واسطه اسلام بر ما چیزی جز

عزت افزوده نمی‌شود بنابراین ما (مسلمانان) از کفار ارث می‌بریم و لیکن آنان از ما ارث نمی‌برند، این میراث ابوطالب است که در اختیار ما است که صرفاً در اختیار فرزند و پدر می‌باشد و در اختیار شوهر و زن نمی‌باشد.

مرحوم فیض کاشانی با توجه به قسمت دوم حدیث که پیرامون میراث ابی‌طالب است می‌نویسد:

این روایت حمل بر تقیه می‌گردد چه این که استثناء ارث زن و شوهر و خویشاوندان ابوطالب به

شکلی که از ظاهر این حدیث فهمیده می‌شود که ابوطالب مسلمان نبوده است و لیکن به اولاد مسلمانش ارث رسیده باشد، موافق مذهب عامه است، و افزون بر آن ایمان ابوطالب و فضائل او بر

کسی پوشیده نیست. (۶۵)

از قول شیخ طوسی نیز ذکر شده استثنایی که در حدیث نسبت به ارث زن و شوهر شده است به

دلیل اجماع شیعه متروک است. (۶۶)

همچنین شیخ حر عاملی در ذیل همین حدیث می نویسد: ممکن است منظور از «میراث» در این جمله حدیث که می گوید: «هذا میراث ابی طالب...» شرف و منزلت و امثال آن باشد که در این صورت تعلیل ارث بردن مسلمان از کافر به میراث خاندان ابوطالب مجازی خواهد شد و مانند آن فراوان است. (۶۷)

البته همان طور که اشاره شد روایات در این خصوص فراوان است به طوری که صاحب جواهر می نویسد: در ابن باب اخبار مستفیض و یا متواتر است. (۶۸)

همچنین از ادله دیگری که بر ارث بردن مسلمان از کافر مطرح می باشد دلیل اجماع است که تعدادی از فقها بر این مساله ادعای اجماع نمودند. (۶۹)

ب: دیدگاه مذاهب اهل سنت

در ارث بردن مسلمان از کافر، فقهای اهل سنت معتقدند همچنان که کافر از مسلمان ارث نمی برد، مسلمان هم از کافر ارث نمی برد. (۷۰)

در این دیدگاه کفر مانع ارث محسوب نمی شود بلکه آنچه مانع ارث بردن در این مورد می باشد اختلاف دینی بین وارث و مورث است، لذا در شمارش موانع ارث به جای کفر که در فقه شیعه مطرح است، اختلاف در دین و آئین را ذکر می کنند. (۷۱)

نظر فقهای مذاهب اهل سنت در این حکم مبتنی بر برخی از روایاتی است که از قول پیامبر اکرم (ص) نقل شده و بعضا نیز به سیره بعضی از صحابه استناد می نمایند، در این جا از میان روایات به دو نمونه زیر اشاره و آن را به اختصار بررسی می کنیم.

۱ - روی اسامه بن زید ان النبی (ص) قال: لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم. (۷۲)

اسامه بن زید روایت کرده که پیامبر خدا (ص) فرمودند: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد.

۲ - قول النبی (ص) «لا یتوارث اهل ملتین» (۷۳) «اهل دو آیین مختلف از یکدیگر ارث نمی برند.»

نظریه فقهای مذاهب اهل سنت از دیدگاه فقهای شیعه از جهاتی قابل خدشه است.

اولا این نمونه روایات که از طریق منابع روایی شیعه ذکر نشده اعتباری ندارد بویژه نسبت به حدیث

«لا یتوارث اهل ملتین» برخی بیان داشتند به دلیل مرسل بودن ضعیف می باشد. (۷۴)

ثانیا برخی از روایاتی که اهل سنت به آن در حکم ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان و مسلمان

از کافر استناد نموده اند با یکدیگر معارض می باشند، از جمله همین دو روایتی که ذکر کردیم.

مفهوم مخالف حدیث اول (لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم) با منطوق حدیث دوم

(لا یتوارث اهل ملتین) تعارض دارد چه این که مطابق مفهوم مخالف حدیث اول باید قایل به این

باشیم که مسلمان از مسلمان و کافر از کافر ارث ببرد مثلا در جانب کافر یهودی از نصرانی و

بالعکس ارث ببرد، اما مطابق حدیث دوم آن گونه که غیر امامیه معتقدند باید قایل به نفی توارث

بین کفار که از دو شریعت مختلف می باشند (۷۵) نظر دهیم حال این که اکثریت اهل سنت چنانچه

در بحث بعدی اشاره خواهد شد قایل به توارث کفار از همدیگر می باشند و نظرشان منطبق با مفهوم

مخالف حدیث اول است، با وجود این برخی بیان داشته اند مفهوم حدیث «لا یرث المسلم الکافر و

لا الکافر المسلم» ضعیف است و حجت نیست. (۷۶)

ثالثاً روایت «لایتوارث اهل ملتین» صرف نظر از ضعف سند از حیث دلالت هم به این معنی نیست که مسلمان نمی تواند از کافر ارث ببرد بلکه این حدیث در صدد بیان این موضوع است که به ضرورت پیرو دو شریعت متفاوت نمی توانند از یکدیگر ارث ببرند ولی این مانع از اثبات ارث بردن از یک جهت نیست (۷۷) و از لحاظ ادبی نیز کلمه توارث از باب تفاعل است که احتیاج به دو طرف دارد و چنانچه مسلمان از کافر ارث ببرد که این حکم به استناد روایات متعدد از طریق امامیه اثبات شده است (۷۸) ولی کافر از مسلمان ارث نبرد موضوع توارث صدق نخواهد کرد.

(۷۹)

رابعا چنانچه از ظاهر برخی روایات ائمه معصومین علیهم السلام که در کتب روایی شیعه ذکر شده (۸۰) ممنوعیت ارث بردن مسلمان از کافر فهمیده شود، به دلیل روایات فراوان مخالف آن و اجماع فقها و عمومات و اطلاعات آیات و روایات در باب ارث، این گونه روایات را حمل بر تقیه نموده اند و از لحاظ فقهی اعتباری برای آن قایل نیستند. (۸۱)

توارث کفار از یکدیگر

از فروض دیگری که در مورد ارث کفار مطرح است، ارث بردن کافر از کافر در احکام اسلامی است. صفت کفر که از موانع ارث در فقه شیعه می باشد با توجه به این است که مورث مسلمان باشد، اما چنانچه وارث و مورث هر دو کافر باشند کفر مانع محسوب نمی شود بلکه صرفاً شرط ارث بردن کافر از کافر، نبودن وارث مسلمان غیر از امام علیه السلام (یا حاکم اسلامی) می باشد.

(۸۲)

مسلمان حاجب کافر از ارث بردن می باشد همچنان که از قول امام صادق علیه السلام آوردیم که فرمودند:

«المسلم يحجب الكافر و يرثه و الكافر لا يحجب المؤمن ولا يرثه». (۸۳)

عموما فقهای شیعه با توجه به این که حکم کرده اند کافر از کافر ارث می برد، تمام فرق کفار را در حکم یک آیین و یک مسلک می دانند و بیان می دارند: «الکفر مله واحده» (۸۴) و بر این اساس در ارث بردن کافر از کافر جز نبودن وارث مسلمان قید دیگری ذکر نمی کنند.

البته قول دیگری در این خصوص از برخی از قدما بوده است که ارث بردن کافر از کافر را مقید به دین دانستند که وارث کافر حربی نباشد چه این که کافر حربی از کافر ذمی ارث نمی برد. (۸۵) و

لیکن صاحب جواهر این قول را شاذ و غیر قابل اعتماد دانسته است. (۸۶)

فقها در خصوص ارث بردن کافر از کافر به مجموعه ای از روایات تمسک جسته اند و همچنین برخی در این مطلب ادعای اجماع نیز نموده اند (۸۷) که نمونه زیر را از احادیث مربوط در این مورد ذکر می کنیم.

علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي نجران عن غير واحد عن ابي عبدالله عليه السلام في يهودی او

نصرانی یموت و له اولاد غیر مسلمین فقال: هم علی موارثهم. (۸۸)

در مورد فرد یهودی یا نصرانی که می میرد و دارای فرزندان غیرمسلمان می باشد امام صادق علیه السلام فرمودند: آنها در میان خودشان ارث می برند.

شیخ طوسی (ره) در تفسیر این سخن امام صادق علیه السلام می نویسد: مقصود این است که کفار

چنانچه مستحق ارث بردن باشند ارث می برند چه این که بیان کردیم چنانچه کفار ورثه مسلمانان

هم باشند کفار ارث نمی‌برند و اگر روایت را بر همان معنای ظاهرش حمل کنیم باید گفت در

حال تقیه بوده که امام صادق علیه‌السلام چنین مطلبی را بیان فرمودند. (۸۹)

مساله توارث کفار از یکدیگر در بین فقهای عامه اختلافی است، در این بین ابوحنیفه (پیشوای

مذهب حنفیه) و شافعی (پیشوای مذهب شافعیه) معتقدند کافر از کافر ارث می‌برد. (۹۱)

احمد بن حنبل (پیشوای مذهب حنبلی) اعتقاد داشتند، کافر از کافر ارث نمی‌برد. (۹۱) نسبت به

مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکی) دو قول نقل شده است، قول به توارث و قول به عدم

توارث. (۹۲)

منشا اختلاف نظر اهل سنت در حکم توارث کفار از یکدیگر چنان که قبلا اشاره شد، تا حدود

زیادی به اختلاف روایاتی بازمی‌گردد که از طریق عامه وارد شده است، مثلا عنوان گردید مفاد

حدیث نبوی «لا یتوارث اهل ملتین» با مفهوم حدیث نبوی: لایرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم»

متعارض است.

ارث بردن مرتد از کافر اصلی

چنانچه مورث کافر باشد و وارث مسلمانی هم نداشته باشد وارثان کافر زمانی از او ارث خواهند

برد که مرتد نباشند بلکه در اصطلاح گفته می‌شود کافر اصلی باشند بنابراین اگر وارث مرتد باشد

از ارث مورث کافر محروم است. (۹۳)

اهلیت تمتع با زنده متولد شدن برای هر شخصی حاصل می‌شود و تا زمانی که شخص زنده است

اهلیت بهره‌مندی در او موجود است مثلا می‌تواند مالک شود، تصرفات حقوقی در اموالش بنماید

همچنین از ترکه مورثان خود نیز استفاده کند، اما هر گاه شخصی بمیرد مالکیت و تصرفاتش طبیعتا

زایل می گردد و از وی سلب می شود. شخص مرتد نیز با این که از لحاظ طبیعی به حیات خویش ادامه می دهد اما از لحاظ دینی مرده فرض می شود، همچنان که اگر وارثی قبل از فوت مورث خود بمیرد از ارث وی محروم می شود. شخص مرتد هم که در زمان فوت مورث خود در حالت ارتداد به سر می برده از نظر قانون مرده فرض می شود و از ارث او بهره ای نخواهد داشت. در این میان فرقی بین مرتد فطری و ملی وجود ندارد، بنابراین وارث مرتد از ارث مورث کافر خود محروم است همچنان که از ارث مسلمان محروم می باشد و حالت ارتداد مانع از ارث بردن او از کافر و مسلمان می گردد. (۹۴)

میراث مرتد

چنانچه میت مرتد باشد و وارث مسلمانی داشته باشد ارث به مسلمان می رسد در غیر این صورت دو قول بین فقهای شیعه وجود دارد، در نظر مشهور میراث مرتد به امام علیه السلام (حاکم اسلامی) می رسد چه مرتد ملی باشد و چه مرتد فطری، و به اولاد کافرش چیزی از ترکه تعلق نمی گیرد. (۹۵)

بر این نظر علاوه بر روایاتی که در این باب آمده است (۹۶) در قول دیگر بین مرتد ملی و فطری فرق قائل شده و گفته اند میراث مرتد ملی با نبودن ورثه مسلمان به ورثه کافر او می رسد. (۹۷) عمده دلیل این قول برخی از روایاتی است که وارد شده از جمله روایت زیر:

محمد بن احمد بن یحیی عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبدالحمید عن رجل قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام نصرانی اسلم ثم رجع الی النصرانیة ثم مات قال: میراثه لولده النصرانی. ومسلم تنصر ثم مات قال: میراثه لولده المسلمین. (۹۸)

راوی گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم، از فرد مسیحی که مسلمان می شود سپس به مسیحیت برمی گردد و پس از آن می میرد. امام علیه السلام فرمودند: ترکه او به فرزندان نصارایش می رسد، و مسلمانی که نصرانی شود و پس از آن بمیرد: امام علیه السلام فرمودند: میراث او به اولاد مسلمانش می رسد.

همچنین در مفتاح الکرامه عاملی (ره) آمده است: ابوعلی طبرسی از قول ابن فضال و ابن یحیی به نقل از امام صادق علیه السلام همین روایت را ذکر کرده است. (۹۹)

و لیکن این حدیث را شیخ طوسی در نهاییه از آن جهت که ارث بردن ورثه کفار از مرتد موافق قول عامه می باشد حمل بر تقیه کرده و اعتبار فقهی برای آن قایل نشده است. (۱۰۰)

از طرفی برخی بیان داشتند اساساً این روایت مرسل است و لذا ضعیف شمرده می شود. (۱۰۱)

در این که میراث مرتد به محض ارتداد تقسیم می شود یا موکول به بعد از مرگ و یا قتل او می گردد فقها بین مرتد فطری و ملی تفاوت قایل شده اند.

و اجماع فقها نسبت به مرتد فطری به محض ارتداد اموالش تقسیم می گردد. (۱۰۳) اما در مورد مرتد ملی در نظر مشهور اموالش به محض ارتداد تقسیم نمی گردد بلکه تقسیم ترکه او موکول به قتل یا مرگ او می شود که البته اگر بعد از ارتداد توبه کند و به اسلام برگردد اموالش به او تعلق می گیرد. (۱۰۴)

البته در این مسأله قول دیگری از برخی از جمله شیخ طوسی در نهاییه (۱۰۵) و ابن فهد حلی در المهدب (۱۰۶) مطرح شده که گفته اند: ترکه مرتد ملی به محض ارتداد تقسیم می گردد چه این که نهایتاً قتل او هم واجب می شود.

صاحب مفتاح الکرامه (۱۰۷) و صاحب جواهر این قول را شاذ و ضعیف دانسته‌اند و همچنین صاحب جواهر نوشته است: آن چنان که منقول است شیخ طوسی از این نظر خود عدول کرده است. (۱۰۸)

در فقه مذاهب اهل سنت پیرامون احکام ارتداد فرقی بین مرتد فطری و ملی قائل نیستند، ابوحنیفه در خصوص ترک مرتد گفته است. «اگر مرتد مسلمان شود مالش به خود او داده می‌شود اما اگر در حال ارتداد کشته شود یا به دارالحرب ملحق گردد آنچه از مال بعد از دوران ارتدادش به دست آورده به جمیع مسلمانان تعلق دارد و اموالی هم که قبل از دوران ارتدادش تحصیل کرده بوده به ورثه مسلمان او می‌رسد. (۱۰۹)

گروهی از اهل سنت معتقدند میراث مرتد به بیت‌المال مسلمین تعلق می‌یابد. از جمله نظر ابو ثور، ربیع، ابن ابی لیلی، و شافعی (پیشوای مذهب شافعیه) همین بوده است. (۱۱۰)

مالک (پیشوای مذهب مالکیه) گفته است: اگر مرتد کشته شود یا بمیرد و یا به دارالحرب ملحق گردد اموالش به بیت‌المال مسلمین می‌رسد اما اگر مسلمان شود اموال او به خودش تعلق می‌یابد، اما چنانچه مرتد شود و به هنگام مرگش متهم گردد که به دلیل ممنوع کردن ورثه خود از ارث مرتد گشته در این صورت اموالش به ورثه‌اش می‌رسد. (۱۱۱)

در مذهب ظاهریه اعتقاد بر این بوده که اگر بعد از ارتداد به اموال مرتد دسترسی پیدا شود از زمان ارتدادش تمام اموالش به بیت‌المال مسلمین انتقال داده می‌شود چه این که مرتد از دنیا برود یا در حال ارتداد کشته شود و یا ملحق به دارالحرب گردد و چنانچه به اموال او دسترسی حاصل نگردد تا کشته شود یا در حال ارتداد بمیرد، اموالش به ورثه کافرش می‌رسد اما اگر مسلمان شود اموالش

به خود او تعلق می‌یابد و چنانچه بعد از مسلمان شدنش بمیرد اموالش به ورثه مسلمان او می‌رسد.

(۱۱۲)

عدول از کفر و گرایش به اسلام

وارث کافر اصلی که به واسطه صفت کفر ممنوع از ارث مورث خویش گردیده است چنانچه تا

قبل از تقسیم یا انتقال ترکه میت مسلمان گردد، اگر سایر اسباب و شرایط ارث بردن نسبت به وی

موجود باشد همچون ورثه مسلمان تلقی می‌شود و به نسبت سهم الارث خود می‌تواند از ماترک

بهره گیرد، (۱۱۳) بنابراین اگر مسلمانی فوت کند و از خود وارثی مسلمان و کافر به جا گذارد

وجود شخص مسلمان در میان وراث باعث ممنوع شدن کفار از کل سهم الارث می‌گردد و تمام

مال به وارث مسلمان تعلق می‌گیرد. حال اگر کافر وارث قبل از تقسیم یا انتقال ترکه، مسلمان شود

وارث محسوب می‌گردد و داخل وارثان دیگر می‌شود حصه خود را خواهد گرفت، اما چنانچه

پس از تقسیم یا انتقال ترکه مسلمان گردد نسبت به ارث مورث خود حقی ندارد و به هنگام فوت

مورث چنان فرض می‌شود که معدوم بوده و وجود خارجی نداشته است. (۱۱۴)

در تحلیل فقهی مانعیت کفر بیان می‌شود، کافر به دلیل کفر از نظر شرعی موجود محسوب

نمی‌شود بنابراین از ابتدا برای آنان در برابر وارث مسلمان سهمی فرض نمی‌گردد و لیکن صفت

کفر مانعی است که تا زمان تقسیم ترکه قابل زوال است به این صورت که اگر شخص کافر

مسلمان شود در ارث سهم خواهد شد ولی چنانچه تا هنگام تقسیم ارث زایل نگردد از حالت

موقت به دائم تبدیل می‌شود البته این مساله خود فروضی دارد که به برخی به اختصار اشاره

می‌کنیم.

الف: مورث مسلمان و وارث کافر واحد

چنانچه مورث مسلمان فوت نماید و ورثه وی منحصر به شخص کافر باشد، چنین مورثی در حکم

متوفای بلاوارث محسوب می گردد که میراثش به بیت‌المال مسلمین یا حاکم اسلامی منتقل

می گردد. (۱۱۵) البته حاکم اسلامی که بر اموال بلاوارث سلطه می یابد وارث حقیقی مورث

شناخته نمی شود، بلکه وی به عنوان متصدی اداره اموال بدون صاحب اعم از ارث و غیرارث به آن

مسلط می گردد و چون اموال شخص بلاوارث نیز همانند اموال مجهول‌المالک است حاکم به عنوان

ولی مسلمین آن را تملک می کند لذا نمی توان چنین تملکی را تحت عنوان تقسیم ارث محسوب

نمود و اسلام آوردن وارث کافر را بدون اثر فرض کرد. (۱۱۶)

حال اگر مال به عنوان بلاوارث به مالکیت حاکم اسلامی درآید و سپس وارث آن مشخص گردد و

مطالبه نماید حاکم اسلامی موظف است آن را به صاحبش برگرداند. در این مساله هم که ارث

بلاوارث محسوب می شود و به حاکم یا بیت‌المال مسلمین تعلق گرفته است، با مسلمان شدن وارث

کافر که کاشف از استحقاق وی در ارث از زمان فوت مورث می باشد حاکم اسلامی بایستی آن را

به وارث برگرداند. (۱۱۷)

البته در این میان برخی از فقهای شیعه عقیده دارند چنانچه وارث کافر قبل از انتقال ترکه به

بیت‌المال مسلمان شود در آن ذی حق است و الا مانند کسی است که پس از تقسیم ترکه به اسلام

گرویده باشد که بهره‌ای از ماترک میت نخواهد برد. (۱۱۸)

ب: مورث مسلمان وارثین کافر

اگر شخص مسلمانی فوت نماید و ورثه او چند کافر باشند در این صورت از ارث محروم هستند، حال اگر همگی مسلمان گردند کلیه سهم الارث که به حاکم اسلامی منتقل شده به آنان بازخواهد گشت و هر یک به قدر حصه خود از ماترک بهره‌مند می‌گردند، (۱۱۹) البته ممکن است در چنین موردی تعدادی از ورثه کافر مسلمان شوند در این حالت وارثانی که مسلمان شده‌اند مالک ماترک شناخته می‌شوند و آن را بین خویش تقسیم می‌کنند، حال اگر ورثه اخیر که به واسطه کفر از ارث ممنوع شده‌اند قبل از این که وارثان تازه‌مسلمان شده ترکه را بین خود تقسیم کنند مسلمان گردند، همانند وارثان در ارث مورث سهم خواهند شد. (۱۲۰) اما چنانچه پس از فوت مورث مسلمان تنها یک نفر از وارثان کافر مسلمان گردد چون وجود سایر ورثه که کافر می‌باشند معدوم فرض می‌گردد و در واقع به هنگام فوت مورث تنها یک وارث موجود تصور می‌شود و با وجود وارث واحد نیز کلیه میراث به وی منتقل شده و اسلام آوردن سایرین مؤثر در سهم شدن آنان در ارث نخواهد شد. (۱۲۱)

مرحوم ابن جنید عقیده داشته چنانچه وارث مسلمان از لحاظ طبقه و درجه با وارث کافر مساوی باشد و عین ترکه نیز تلف نشده باشد ولو این که ترکه نیز توزیع نگشته باشد اسلام آوردن وارث

کافر باعث شرکت وی با وارث مسلمان می‌گردد. (۱۲۲)

ج: چنانچه مورث زنی باشد که دارای فرزندی کافر است

در این حالت اگر چه به واسطه کفر فرزندان از ترکه میت سهمی نخواهند داشت و لیکن وجود آنان باعث تنزل سهم شوهر از نصیب اعلی به نصیب ادنی خواهد شد (۱۲۳) منتهی چون بقیه ماترک قابل تعلق به وارثان کافر نیست شوهر مابقی را به عنوان رد متصرف خواهد شد. و مجالی

برای انتقال به حاکم اسلامی پیش نمی آید به عبارت دیگر ربع ترکه را به عنوان فرض می برد و سه ربع دیگر را به عنوان رد تصاحب می کند مشروط بر این که متوفی پدر و مادر نداشته باشد. با توجه به این حالت اگر فرزندان کافرند مسلمان گردند اسلام آوردن آنان مطلقاً تاثیری در سهم زوج و تصرف وی نخواهد داشت زیرا به محض فوت زوجه مسلمان، شوهر دایمی همگی ارثیه را فرضاً و رداً صاحب می شود و اسلام آوردن آنان همانند زمانی است که تقسیم ترکه صورت گرفته باشد. مشروط بر این که متوفی پدر و مادر نداشته باشد. (۱۲۴)

البته در چنین صورتی قول دیگری هم وجود دارد که گفته اند مسلمان شدن وارثان کافر باعث خواهد شد که مابقی از ربع ترکه که شوهر به عنوان رد آن را تملک کرده به فرزندان تعلق بگیرد. (۱۲۵)

د: مورث شوهر و همسر مسلمان و فرزندان کافر

چنانچه مورث شوهر باشد و ورثه اش همسر مسلمان و فرزندان کافر باشند، وجود فرزندان یا از نوه های مورث هر چند که کافرند و خودشان از ارث بردن محروم هستند و لیکن حاجب نقصانی زوجه وارث خواهند بود و بدین ترتیب سهم او را از ربع به ثمن تنزل می دهند لذا زوجه سهم یک هشتم را می برد و بقیه ترکه به حاکم منتقل می گردد، در چنین فرضی اگر فرزندان کافر بودند مسلمان شوند هر یک به قدر حصه خویش سهم خواهد شد و حاکم اسلامی موظف است ماترک انتقالی به وی را برگرداند. (۱۲۶) از فروزی که ذکر گردید این نکته حاصل می شود که چنانچه مورثی کافر باشد هر چند قاعده اولیه این است که ورثه کافر از وی ارث خواهند برد ولی مسلمان شدن هر یک از آنان قبل از تقسیم ترکه موجب خواهد شد که حاجب بقیه گردد و ارثیه را به

خویش اختصاص دهد، مثلاً چنانچه مورثی دارای وارثانی مسلمان و کافر باشد و قبل از تقسیم ترکه بین ورثه مسلمان برخی از اولاد کافر مسلمان شوند باعث می‌گردد که در ماترک با مسلمانان قبلی سهم کردند.

بنابراین در تشریح قاعده باید گفت اسلام آوردن هر یک از ورثه قبل از تقسیم ترکه همانند این خواهد شد که وی به هنگام فوت مورث مسلمان بوده است، لذا هر حکمی که در آن موقع نسبت به وارث یا وارثان مسلمان اجرا می‌گردد درباره وی نیز اجرا خواهد شد و حاجب شدن و ممنوع نمودن طبقات و درجات وراث نیز با توجه به این نکته صورت می‌گیرد.

اسلام آوردن ورثه کافر پس از تقسیم بخشی از میراث

اگر کافری پس از تقسیم ترکه مسلمان گردد سهمی از آن نخواهد داشت، در بعضی مواقع مسلمان شدن وارث کافر زمانی است که وارث از تقسیم میراث به طور کامل فارغ نشده‌اند بلکه بخشی از آن را تقسیم نموده‌اند، در این مسأله سه نظریه وجود دارد. (۱۲۷)

در نظریه نخست که نظر مشهور است اعتقاد بر این است وارث کافری که مسلمان می‌شود در آن قسمتی شرکت خواهد کرد و سهم خواهد شد که تقسیم نشده است ولی در آن بخشی که تقسیم شده سهم نخواهد داشت. (۱۲۸)

برابر نظر دوم اگر وارث کافر مسلمان شود در تمام ارث سهم خواهد شد، چه قسمتی که تقسیم گشته و چه قسمتی که تقسیم نگشته است، به این دلیل که آنچه مانع از ارث بردن کافر بود همان صفت کفر بود که هم اکنون منتفی گشته و همانند زمانی است که وی در لحظه فوت مورث

مسلمان بوده باشد و عرفا به ترکه‌ای که کاملاً تقسیم نشده ارث تقسیم شده اطلاق نمی‌گردد لذا از

تقسیم ترکه زمانی صادق خواهد بود که تمام آن توزیع شده باشد. (۱۲۹)

قول سوم در این خصوص حکم به منع چنین وارثی از جمیع ماترک می‌باشد، در تحلیل این نظر

گفته می‌شود ترکه دارای ماهیتی است که به واسطه وجود افرادش وجود پیدا کرده و تا زمانی بر

آن ترکه اطلاق خواهد شد که همه افراد و اجزایش باقی باشند و بنابراین در فرضی که جزئی از

این ماهیت تقسیم گشته باشد مانند این است که از ترکه بودن خارج شده و ماهیت نیز به واسطه از

دست دادن فردی از افرادش نابود خواهد شد بر این اساس ارثی که بخشی از آن تقسیم شده باشد

دیگر عنوان ارث نخواهد داشت. اسلام آوردن کافر پس از تقسیم قسمتی از ترکه باعث عدم سهم

شدن او خواهد شد. (۱۳۰)

این نظر در غایت ضعیف است و صاحب مفتاح الکرامه بیان داشتند، تا آنجا که تحقیق کردم کسی

از فقها قایل به آن نیست و علامه حلی هم این نظر را بعید شمرده است. (۱۳۱)

به نظر می‌رسد مطابق قاعده کلی چون اسلام آوردن کافر باید قبل از تقسیم ارث باشد، در فرضی

که بخشی از ارث تقسیم شده و بخش دیگر بدون تقسیم مانده است، وی در قسمت تقسیم شده

سهمی نخواهد داشت زیرا ماترک به واسطه تقسیم از حالت اشاعه خارج گشته و به این بخش

صادق خواهد بود که واقعا تقسیم صورت نگرفته است. (۱۳۲)

توارث مجوسیان در بین خود

فرد مجوسی گاهی با کسی که از نظر شریعت اسلام جزء محارم شخص به حساب می‌آید ازدواج

می‌کند و گاهی هم با کسی ازدواج می‌کند که در دین اسلام هم حلال است، از جمع چنین

حالات نسب صحیح و فاسد حاصل می شود مثلاً اگر مرد مجوسی با مادرش ازدواج نماید و فرزندی متولد شود آن فرزند در فقه اسلامی فرزند نسبی فاسد خوانده می شود و آن زن هم به عنوان همسر زوجیتش از طریق سبب فاسد می باشد، هر چند خود عقد صحیح است و لیکن فاسد بودن در این جا همین است که منطبق با احکام عقد نکاح در اسلام انجام نگرفته و بعضی از آثار خود را از نظر اسلامی ندارد. (۱۳۳)

پیرامون احکام ارث مجوسیان با توجه به صور مختلفی که از نظر نسب و سبب پیدا می کند و ادله موجود، سه قول عمده در بین فقهای شیعه وجود دارد که در این جا توارث مجوسیان از یکدیگر را مطابق با سه دیدگاه موجود در فقه شیعه بررسی می کنیم:

الف: دیدگاه اول: در این دیدگاه گفته می شود مجوسیان بطور کلی از طریق نسب و سبب صحیح و فاسد ارث می برند. مثلاً اگر مرد مجوسی بمیرد و وارثش مادرش باشد که با او ازدواج کرده و فرزندی هم از طریق این ازدواج به عنوان وارث وجود داشته باشد، منطبق با این قول، این زن از دو جهت ارث می برد یکی از جهت سبب فاسد که زوجیت باشد و دیگری از جهت نسب صحیح که مادر متوفی است و فرزند هم که از طریق نسب فاسد به دنیا آمده از مورث ارث می برد، در این حال آن زن از جهت همسری یک هشتم و از جهت مادری یک ششم و ما بقی هم به فرزند می رسد. (۱۳۴)

همچنین اگر مرد مجوسی بمیرد و وارثش دخترش باشد که همسرش هم هست در این حالت آن زن یک هشتم از جهت زوجیت و نصف از جهت نسبت دختری ارث می برد و مابقی هم چنانچه

شریکی در ارث نداشته باشد به عنوان رد و از جهت نسب صحیح (دختر بودن) به او می‌رسد.
(۱۳۵)

عده‌ای از فقها از جمله شیخ طوسی در تهذیب، (۱۳۶) استبصار، (۱۳۷) النهایه، (۱۳۸) المبسوط، (۱۳۹) و خلاف، (۱۴۰) ابن حمزه در محمد حسن نجفی در جواهر الکلام (۱۴۳) و امام خمینی قدس سره در تحریر الوسیله (۱۴۴) این قول را اختیار کرده‌اند.

مستند این قول تعدادی از روایات است که این جادو مورد را ذکر می‌کنیم:

۱ - محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن ابن المغیره عن السکونی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی علیه السلام انه کان یورث المجوسی اذا تزوج بامه و ابنته من وجهین من وجه انها امه و وجه انها زوجته. (۱۴۵)

به روایت سکونی از طریق امام صادق علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش وارد شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت به ارث مجوسی چنانچه با مادرش یا دخترش ازدواج می‌کرد از دو جهت (دستور) ارث می‌دادند یکی از جهت نسبت (مادری یا دختری) و دیگر از جهت زوجیت.

این روایت که از طریق سکونی در کتب روایی و فقهی شیعه معروف است اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعیری است. (۱۴۶)

شیخ طوسی در رجالش او را از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است (۱۴۷) و نیز در کتاب عده الاصول آورده است که شیعه امامیه به روایت سکونی عمل می‌کرده‌اند. (۱۴۸)

>۲P - روی ان رجلا سب مجوسیا بحضرة ابی عبدالله علیه السلام فزبره و نهاه عن ذلك فقال: انه قد

تزوج بامه فقال علیه السلام: اما علمت ان ذلك عند هم النکاح. (۱۴۹)

روایت شده که شخصی در نزد امام صادق علیه السلام فرد مجوسی را دشنام داد در این حال امام

صادق علیه السلام او را از این کار بازداشت و نهی کرد. آن شخص گفت، آن فرد (مجوسی) با

مادرش ازدواج کرده است، امام علیه السلام فرمود آیا نمی دانی این کار در نزد آنها ازدواج

محسوب می شود؟

از ابن جنید کاتب اسکافی منقول است که ضعف سند این حدیث به شهرت روایی و از علامه حلی

منقول است ضعف سند آن به شهرت فتوایی جبران گشته است. (۱۵۰)

علاوه بر روایات موجود بر این قول ادعای اجماع منقول نیز از جانب برخی صورت گرفته است.

(۱۵۱) و لیکن با توجه به اختلاف نظر فراوانی که در خصوص ارث مجوسیان وجود دارد باید

گفت چنین اجماعی بر یک قول معنی ندارد افزون بر آن ابن ادریس حلی که از مخالفان این قول

می باشد اظهار داشتند: شیخ طوسی که قایل به ارث بردن مجوسی از طریق نسب و سبب صحیح و

فاسد شده خرق اجماع کرده است (یعنی اجماع بر خلاف نظر ایشان وجود دارد). (۱۵۲)

ب: دیدگاه دوم: طبق این قول مجوسیان صرفا از طریق و سببی که در شریعت اسلام جایز و

صحیح است ارث می برند، مثلا اگر مجوسی بمیرد و وارثش مادرش باشد که همسرش هم (از

طریق سبب فاسد) هست. در این صورت منطبق با این نظر صرفا آن زن از جهت نسب صحیح که

مادرش می باشد ارث خواهد برد و دیگر از جهت همسری به دلیل زوجیت که سبب فاسد است

چیزی از ارث به او تعلق نخواهد گرفت. و چنانچه همین متوفی از طریق فاسد (ازدواج با مادرش)

صاحب فرزندی نیز باشد آن فرزند هم که انتسابش به مورث از جهت نسبت فاسد می باشد ارث نمی برد.

گروهی از فقهای شیعه از جمله سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی (۱۵۳) ابن ادریس حلی (۱۵۴)

علامه حلی در مختلف (۱۵۵) این قول را اختیار کرده و معتبر شمرده اند، نسبت به همین نظر

صاحب جواهر می نویسد: از سید مرتضی در موصلیات ادعای اجماع بر این قول شده است. (۱۵۶)

عمده مستندات این دیدگاه در سه محور خلاصه می شود یکی این که گفته می شود: اصل اولی

ایجاب می کند توارثی در میان نباشد مگر این که دلیلی بیاید و این حکم را اثبات نماید و ما صرفاً

در این مساله در جانب نسب و سبب صحیح دلیل داریم، دوم اجماعی است که ادعا شده است

(۱۵۷) و سوم این که ادله این موضوع انصراف به این دارد که از طریق نسب و سبب صحیح

توارث حاصل گردد، زیرا حکم به توارث از طریق نسب و سبب فاسد مخالف این نمونه از آیات

الهی است که می فرماید: «وان احکم بینهم بما انزل الله و قل (۱۵۸) الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن

و من شاء فلیکفر» (۱۵۹) «فان جاؤوک فاحکم بینهم او اعرض عنهم و ان تعرض عنهم فلن

یضروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط. (۱۶۰)

ابن ادریس حلی (ره) در تایید و تقویت این دلیل بیان داشتند: چنانچه حاکم به غیر از آنچه در

شرع اسلام است حکم کند حکم به غیر حق کرده و حکم به غیر ما انزل الله نموده و حکم به غیر

قسط کرده است. که مطابق آیات یاد شده جایز نیست حاکم در حال اختیار این چنین قضاوت

نماید که مطابق مذاهب دیگر باشد. (۱۶۱)

در جواب به دلایل مربوط به این قول گفته می شود:

اولا با وجود ادله روایی که در اثبات مخالف این قول است اصل اولی عدم ارث منتفی گشته و مطابق ادله مجوسیان از ارث بردن بهره مند هستند هر چند از طریق نسب و سبب فاسد؛

ثانیا: اجماعی که نسبت به این دیدگاه ادعا شده با اجماعی که مخالفان این دیدگاه ادعا کرده اند معارض است، و هر دو از اعتبار به دلیل تعارض ساقط می باشند، افزون بر آن با وجود اختلاف نظر در این موضوع چه جایی برای ادعای اجماع باقی می ماند؟

ثالثا: این که گفته می شود آیات قرآنی و ادله ارث انصراف به جواز ارث صرفا از طریق نسب و سبب صحیح دارد، این نوع آیات قرآنی عمومیت و اطلاق دارد و دلالت بخصوص بر این نظریه نمی تواند داشته باشد، بلکه می توان گفت آیات یاد شده صرفا بر نفی ارث از طریق سبب فاسد دلالت دارند (۱۶۲) که آن هم با وجود ادله روایی در این مورد تخصیص خورده است.

ج: دیدگاه سوم: برابر این دیدگاه گفته می شود مجوسیان از طریق نسب صحیح و فاسد و سبب صحیح ارث می برند ولی از جهت سبب فاسد ارث نمی برند، فرضا چنانچه مرد مجوسی بمیرد و ارثش مادرش باشد که با او ازدواج کرده و فرزندی که حاصل این ازدواج است، در این حال منطبق با این قول گفته می شود مادر از فرزند ارث می برد به نسبت مادری، و فرزند مادر از آن مرد مجوسی ارث می برد به نسب فرزندی فاسد ولی مادر از آن مجوسی به سبب زوجیت ارث نمی برد چه این که سبب فاسد است. (۱۶۳)

گروهی از جمله فضل بن شاذان نیشابوری که شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده است، (۱۶۴) شیخ صدوق (۱۶۵) علامه در قواعد (۱۶۶)

فخرالمحققین، (۱۶۷) محقق حلی (۱۶۸) و شهیدین (۱۶۹) این قول را اختیار و صحیح شمرده‌اند. این قول در حقیقت دو حکم کلی را در بردارد یکی نفی توارث از جهت سبب فاسد و مبنای این حکم را همان عمومات آیات قرآنی می‌دانند که ذکر گردید. (۱۷۰) و دیگر اثبات ارث از جهت نسب فاسد، در تحلیل بر این حکم گفته می‌شود نسبی که ناشی از شبهه حاصل می‌گردد شرعا و منطبق با اطلاعات و عمومات ادله ارث صحیح است مثلا اگر کسی با خواهرش به خیال این که همسرش می‌باشد نزدیکی نماید و در اثر آن کودکی متولد گردد شرعا آن کودک از مرد ارث می‌برد ولی حکم به تحقق عقد با خواهر در اثر شبهه نمی‌شود (۱۷۱) طبق این تحلیل گفته می‌شد نسب فاسد مطابق با عمومات و ادله ارث است ولی سبب فاسد را عمومات ادله جواز ارث شامل نمی‌گردد. (۱۷۲)

البته ممکن است در جواب همین مطلب هم بیان گردد. روایات در این باب که برخی در مباحث قبلی ذکر گردید لالت بر این معنی نیز دارند که سبب فاسد را هم شامل شوند.

پی‌نوشتها و مأخذ

- ۱- سید محمد کلانتر (پاورقی الروضة البهیة)، ج ۱۵/۸، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق؛ محمد رواس قلعه‌جی، معجم لغة الفقهاء، ۳۹۷، ۱۷۱ و ۴۶۸، دارالنفائس، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه. ق؛ علیرضا فیض، مبادی فقه و اصول، ۱۱۵ و ۳۰۳، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم،

۱۳۷۱ شمسی.

- ۲- شیخ طوسی، الخلاف، ج ۲۳/۴، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ ه. ق؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹، داراحیاء التراث العربی بیروت، چاپ هفتم، بی تا؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۸/۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا؛ محمد جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۴۹۹، کانون الثانی (ینایر)، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ ه. ق؛ ابن حزم اندلسی، المحلی، ج ۳۰۴/۹، دارالجيل و دارالآفاق الجدیده، بیروت؛ شافعی، الام، ج ۷۶/۴، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق؛ ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۳۲۲/۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق؛ احمد بن محمد خلال، احکام اهل الملل، ۳۲۸، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۳- فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۳۱۱/۳، مجمع الذخایر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۱ ه. ق؛ الخلاف، ج ۲۴/۴؛ جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹
- ۴- غزالی، المستصفی، ج ۱۷۳/۱، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۵- ابن خلدون، مقدمه، ۴۵۳، تهران، انتشارات استقلال، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۶- ابن قیم، اعلام الموقعین، ج ۳۰/۱، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷ ه. ق.
- ۷- ابن حزم اندلسی، الاحکام لاصول الاحکام، ج ۱۴۷/۴، مطبعه السعاده، قاهره، چاپ اول ۱۳۴۷ ه. ق.
- ۸- شیخ طوسی، عدة الاصول، ۲۳۲، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ه. ق.
- ۹- محمد خضری، اصول الفقه، ۲۷۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ه. ق.
- ۱۰- محقق حلی، المعبر، ۶، چاپ تهران، ۱۳۱۸ ه. ق.

۱۱- علامه حلی، مبادئ الوصول الى علم الاصول، ۱۹۰، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ سوم

۱۴۰۴ ه. ق.

۱۲- حسن بن زین الدین، معالم الدین، ۳۳۰، مكتبة الداوری، قم، بی تا.

۱۳- شیخ انصاری، فرائد الاصول، مبحث اجماع؛ نائینی، فوائد الاصول، اجماع منقول، مؤسسه

النشر الاسلامی، قم؛ موسوی بجنوردی، منتهی الاصول، ج ۸۶/۲، اجماع منقول، انتشارات بصیرتی،

قم، چاپ دوم؛ آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۳۳۱، مبحث حجیت اجماع منقول، مؤسسه النشر

الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۴- محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ۹۳/۱، دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۵- محمد تقی حکیم، الاصول العامة للفقه المقارن، ۲۵۶، دارالاندلس للطباعة و النشر، بیروت.

۱۶- محمد حضری، اصول الفقه، ۲۸۱.

۱۷- محمد تقی حکیم، الاصول العامة للفقه المقارن، ۲۵۶.

۱۸- الخلاف، ج ۲۴/۴؛ جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹.

۱۹- منظور از اجماع مدرکی آن است که فقیه ادعای اجماع نماید ولی در کنار آن مدرکی از

کتاب و سنت یا استدلال عقلی و... بیاورد که احتمال برود مبنای حکم او و ادعای اجماع همان

مدرک کتابی یا روایی یا عقلی و... باشد.

۲۰- معالم الدین، ۳۳۰.

۲۱- نساء ۱۴۱/۴.

۲۲- ابن ادريس حلی، السرائر، ج ۲۶۶/۳؛ مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق؛ مفتاح الكرامه،

ج ۱۸./۸

۲۳- شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲۴۳/۴، باب ۱۷۱، ميراث اهل الملل، ج ۲، دارصعب،

بيروت، ۱۴۰۱ هـ. ق.

۲۴- جواهر الكلام، ج ۱۵/۳۹؛ كليني، الفروع من الكافي، ج ۱۴۲/۷، باب ميراث اهل الملل، دار

سعب و دارالتعارف، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۱ هـ. ق؛ شيخ طوسي، تهذيب الاحكام، ج ۳۶۵/۹،

باب ۳۸، ميراث اهل المللي، دار صعب و دارالتعارف، بيروت، ۱۴۰۱ هـ. ق.

۲۵- السرائر، ج ۲۶۶.۳

۲۶- من لا يحضره الفقيه، ج ۲۴۳/۴، باب ۱۷۱.

۲۷- همان، ۲۴۳؛ شيخ حر عاملی، وسائل الشيعة؛ ج ۳۷۶/۱۷، باب ۱ از ابواب موانع ارث، ج ۸،

داراحياء التراث العربي، بيروت.

۲۸- ابی داود، السنن، ج ۱۲۶/۳، ح ۲۹۱۲، دارالجنان، بيروت، ۱۴۰۹ هـ. ق؛ بيهقي، السنن الكبرى،

ج ۲۵۴/۶، نطبعة مجلس حيدرآباد دکن، ۱۳۴۴ هـ. ق.

۲۹- علی مشکيني، اصطلاحات الاصول، ۱۲۱، چاپخانه حکمت، چاپ دوم، بی تا.

۳۰- الاصول العامة للفقہ المقارن، ۷۳.

۳۱- محمدرضا مظفر، ج ۱/۶.

۳۲- الاصول العامة للفقہ المقارن، ۷۴.

۳۳- حائری يزدي، درر الفوائد، ۳۵۰، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق، چاپ پنجم.

۳۴- نساء ج ۴/۴۳

۳۵- شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴/۱۸۹، باب ۱۱۰، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم،

۱۳۹۰ ه. ق، وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ج ۱۵؛ التهذیب، ج ۹/۳۶۵

و ۳۶۶، باب میراث اهل الملل، الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۲

۳۶- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۵، باب اول از ابواب موانع ارث،

ح ۷، الفروع من الکافی، ج ۷، میراث اهل الملل، ۱۴۳، ح ۲.

۳۷- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۵، باب اول، از ابواب موانع

ارث، ح ۵؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴/۲۴۴

۳۸- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۴، باب اول از ابواب موانع ارث،

ح ۱، کلینی، الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۳، میراث اهل الملل، ح ۶.

۳۹- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۴، باب اول از ابواب موانع

ارث، ح ۱؛ الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۳؛ میراث اهل الملل، ح ۶.

۴۰- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۸، باب اول از ابواب موانع ارث،

ح ۲۰؛ الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۳؛ میراث اهل الملل، ح ۵.

۴۱- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۸، باب اول از ابواب موانع ارث،

ح ۲۱؛ التهذیب ج ۹/۳۶۷، میراث اهل الملل، ح ۷.

۴۲- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۸، باب اول از ابواب موانع ارث،

ح ۲۱؛ التهذیب ج ۹/۳۶۷، میراث اهل الملل، ح ۸.

۴۳- وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۱۵؛ الاستبصار، ج ۴/۱۹۱، باب

۱۱۰، ح ۱۲؛ التهذیب، ج ۹/۳۶۷، میراث اهل الملل، ح ۱۲.

۴۴- رجال النجاشی، ج ۱/۴۳۱، رقم ۵۱۵ (ذکر سماعه بن مهران)، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق؛

مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱/۳۸۱ (حنان بن سدید)، مکتبه المرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۲ ه. ق.

۴۵- رجال النجاشی، ج ۲/۲۰۴، رقم ۸۸۸، ابن ابی عمیر ج ۲/۴۸، رقم ۶۲۵، عبدالرحمن بن اعین؛

تنقیح المقال، ج ۳/۱۷۷، (محمد بن قیس)؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۵/۴۲۹، رقم ۹۲۳۷، هشام بن

محمد، دارالفکر العربی، بیروت، بی تا.

۴۶- جواهر الکلام، ج ۳۹/۱۶؛ علامه حلی، تبصره المتعلمین، ۱۷۳، تهران، وزارت ارشاد اسلامی،

چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق.

۴۷- شیخ صدوق، المقنع، ۴۱، مطبوع در «الجوامع الفقهیه»، انتشارات جهان تهران، بی تا؛ شیخ

صدوق، الهدایه، ص ۶۵؛ سید مرتضی، الانتصار، ۱۷۶؛ الخلاف، ج ۴/۲۳؛ السرائر، ج ۳/۲۶۶؛ محقق

حلی، نکت النهایه، ص ۴۴۸، مطبوع در الجوامع الفقهیه، بی تا، شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ۸/۲۷،

داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.

۴۸- نساء ج ۴/۱۲.

۴۹- نساء ج ۴/۱۱.

۵۰- نساء ج ۴/۷.

۵۱- الخلاف، ج ۲۵/۴؛ السرائر، ج ۲۶۶/۳؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ۶۰۸، مطبوع در الجوامع الفقهیه، انتشارات جهان.

۵۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲۴۳/۴، ح ۷۷۸؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۶/۱۷، از ابواب موانع الارث، باب

۱۱. ح. ۱۱

۵۳- الخلاف، ج ۲۴/۴

۵۴- السرائر، ج ۲۶۶/۳

۵۵- غنیة النزوع، ۶۰۸.

۵۶- موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱۵۹/۱، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ

دوم، ۱۴۱۳ ه. ق.

۵۷- وسائل الشیعه، ج ۳۷۶/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ح ۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲۴۳/۴،

باب ۱۷۱، میراث اهل الملل، ح ۴.

۵۸- ابی داود، السنن، ج ۱۲۶/۳، ح ۲۹۱۲، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق.؛ احمد بن حنبل، مسند،

ج ۲۳۶/۵، دارالفکر بیروت، بی تا؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۲۵۴/۶، مطبعة مجلس حیدرآباد دکن،

۱۳۴۴ ه. ق.

۵۹- الناصریات، مطبوع در الجوامع الفقهیه، ص ۲۲۳، انتشارات جهان.

۶۰- الغنیة مطبوع در الجوامع الفقهیه، ص ۲۲۳.

۶۱- الخلاف، ج ۲۴/۴

۶۲- السرائر، ج ۲۶۶/۳

۶۳- جواهر الکلام، ج ۱۶/۳۹

۶۴- التهذیب، ج ۳۷۰/۹، باب میراث اهل الملل، ح ۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۳۷۷/۱۷، باب اول از

ابواب موانع ارث، ح ۱۹.

۶۵- الوافی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۵ ه. ق.

۶۶- وسائل الشیعه، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ذیل ح ۱۹.

۶۷- همان منبع، ۳۷۸.

۶۸- جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹

۵۹- الانتصار مطبوع در الجوامع الفقهیه، ۱۷۶، انتشارات جهان، بی تا؛ الغنیه مطبوع در الجوامع

الفقهیه، ۶۰۸؛ جواهر الکلام، ج ۱۵/۳۹

۷۰- شافعی، الام، ج ۱۴۰/۴؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۱۶۶/۷ و ۱۶۷، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق؛

شربینی، مغنی المحتاج، ج ۲۴/۳، قاهره، ۱۳۰۸ ه. ق؛ نووی، المجموع، ج ۵۷/۱۶ و ۵۸، داراحیاء

التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛ ابن حزم، المحلی، ج ۳۰۴/۹، دارالآفاق الجدیده،

بیروت، بی تا.

۷۱- ابوبکر احمد بن محمد خلال، احکام اهل الملل، ۳۲۸، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول،

۱۴۱۴ ه. ق؛ ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۳۱۸/۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه

ق؛ ابن رشد، قرطبی، بدايته المجتهد ج ۳۵۲/۲، دارالمعرفه بیروت، چاپ نهم، ۱۴۰۹ ه. ق؛ محمد

جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۴۹۹، کانون الثاني (یناير)، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ ه. ق.

۷۲- صحیح البخاری، ج ۱۱/۴، کتاب الفرائض، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق؛ السیوطی، الدر

المنثور، ج ۲۰۶/۳، الشوکانی، نیل الاوطار، ج ۷۳/۶، دارالحديث، قاهره.

۷۳- السنن، ج ۱۲۶/۳، ح ۲۹۱۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۷۲/۱۱، ح ۳۰۶۶۵، مؤسسه الرساله،

بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۷۴- الانتصار.

۷۵- سرخسی، المبسوط، ج ۳۱/۳۰، قاهره، ۱۳۲۴ ه. ق، دارالمعرفة، بیروت، بی تا؛ نووی، المجموع،

ج ۵۸/۱۶ و ۵۹، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛ مغنی المحتاج، ج ۲۵/۳؛ ابوسعید

عبدالسلام، المدونه الكبرى، ج ۳۹۱/۳، قاهره، ۱۳۲۴ ه. ق.

۷۶- بداية المجتهد، ج ۲/۳۵۴

۷۷- الانتصار؛ جواهر الكلام، ج ۱۶/۳۹

۷۸- وسائل الشیعه، ج ۳۷۴/۱۷ تا ۳۷۹، باب اول از ابواب موانع ارث.

۷۹- الانتصار، ۱۷۶؛ السرائر، ج ۳/۲۶۶

۸۰- به عنوان نمونه این روایت: عن حنان بن سدير عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سالتہ يتوارث اهل

ملتين؟ قال: لا (الوسائل ج ۳۷۸/۱۷ باب ۱ از ابواب موانع ارث ح ۲۰)

۸۱- مفتاح الكرامه، ج ۱۸/۸؛ الوسائل، ج ۳۷۸/۱۷، باب اول از ابواب موانع ارث، ذیل ح ۲۰.

۸۲- جواهر الكلام، ج ۳۲/۳۹؛ شهيد ثانی، الروضة البهیة، ج ۲۷/۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت،

چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق.

۸۳- الاستبصار، ج ۴/۱۹۰، باب ۱۱۰، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/۳۷۴، باب ۱ از ابواب موانع ارث،

ح ۲؛ الفروع من الکافی، ج ۷/۱۴۳، باب میراث اهل الملل، ح ۵.

۸۴- الخلاف، ج ۴/۲۵؛ مفتاح الکرامه، ج ۸/۳۵.

۸۵- سلار المراسم العلویه، مطبوع در الجوامع الفقهیه، ۶۵۴، کتاب الموارث، انتشارات جهان.

۸۶- جواهر الکلام، ج ۳۹/۳۲.

۸۷- همان منبع، ص ۳۲؛ مفتاح الکرامه، ج ۸/۳۵.

۸۸- التهذیب ج ۹/۳۷۱ و ۳۷۲، باب میراث اهل الملل ح ۲۶ و ۲۹؛ قاضی نعمان بن محمد،

دعائم الاسلام، ج ۲/۳۸۵، ح ۱۳۶۹، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.

۸۹- التهذیب، ج ۹/۳۷۱، باب میراث اهل الملل ذیل ح ۲۶.

۹۰- سرخسی، المبسوط، ج ۳۰/۳۱، دارالمعرفه بیروت (بی تا)؛ المجموع، ج ۱۶/۵۸ و ۵۹ (شرح

المهذب)؛ المحتاج، ج ۳/۲۵؛ ابوسعید عبدالسلام، المدونه الكبرى، ج ۳/۳۹۱، داراحیاء التراث

العربی، بیروت؛ بدایه المجتهد، ج ۲/۳۵۲.

۹۱- ابوبکر خلال، احکام اهل الملل، ص ۳۲۹، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق، چاپ اول؛

بدایه المجتهد، ج ۲/۳۵۳، دارالمعرفه بیروت، چاپ نهم، ۱۴۰۹ ه. ق.

۹۲- الخلاف، ج ۴/۲۵؛ بدایه المجتهد، ج ۲/۳۵۳.

۹۳- مفتاح الکرامه، ج ۸/۳۵.

۹۴- ابن حمزه طوسی، الوسيله الى نيل الفضيله، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ص ۷۴۰، انتشارات جهان، نسخه خطی؛ السرائر، ج ۳/۲۷۰ و ۲۷۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ه. ق؛ تبصره المتعلمين، ۱۷۳، النهايه، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ص ۳۵۳.

۹۵- ايضاح القواعد، ج ۴/۱۷۲، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، قم، چاپ اول، ۱۳۸۹ ه. ق.

۹۶- مثلاً از قول امام باقر عليه السلام وارد شده که فرمودند: من مات وليس له وارث من قرابه ولا مولى عتاقه قد ضمن جريرته فماله من الانفال، من لا يحضره الفقيه، ج ۴/۲۴۲، باب ميراث من لا وراث له، ح ۱، دارصعب، ۱۴۰۱ ه. ق، بيروت.

۹۷- المقنع، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ص ۴۱؛ التهذيب، ج ۹/۳۷۴ در ميراث مرتد ح ۳، الاستبصار،

ج ۴/۱۹۳، ميراث مرتد، باب ۱۱۰ ح ۱۹.

۹۸- التهذيب، ج ۹/۳۷۷، باب ميراث المرتد، ح ۱۵.

۹۹- مفتاح الكرامه، ج ۸/۲۰.

۱۰۰- النهايه، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ص ۳۵۳.

۱۰۱- ابن فهد حلی، المهذب البارع، ج ۴/۳۴۷، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۰۲- به عنوان نمونه يك روايت ذكر می گردد: عن محمد بن مسلم قال: سالت: ابا جعفر عليه السلام

عن المرتد فقال: من رغب عن الاسلام و كفر بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وآله بعد اسلامه

فلاتوبه له و قد وجب قتله و بانت امراته منه فليقسم ما ترك على ولده (الوسائل، ج ۱۷/۳۸۷، باب

حكم ميراث المرتد... ح ۵).

۱۰۳- جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۳؛ السرائر، ج ۳/۲۷۰ و ۲۷۱.

۱۰۴- الفقه على المذاهب الخمسه، ۵۰۱، كانون الثاني، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ ه. ق.؛ السرائر، ج ۳/۲۷۱؛

الروضه البهيئه، ج ۸/۳۰.

۱۰۵- النهاية، مطبوع در الجوامع الفقيهيه، ۳۵۳، باب الموارث.

۱۰۶- المهذب البارع، ج ۴.

۱۰۷- مفتاح الكرامه، ج ۸/۳۶.

۱۰۸- جواهر الكلام، ج ۳۵/۳۹.

۱۰۹- ابن حزم، المحلى، ج ۹/۳۰۵، دارالجيل، بيروت.

۱۱۰- همان منبع، ۳۰۶؛ السنن، ج ۲/۳۸۲، باب ميراث المرتد، ح ۱؛ جصاص، احكام القرآن،

ج ۲/۱۲۹، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۱۱- المحلى، ج ۹/۳۰۶، جصاص، احكام القرآن، ج ۲/۱۲۹، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول،

۱۴۱۵ ه. ق.؛ ابوسعيد عبدالسلام، المدونه الكبرى، ج ۳/۳۸۸، داراحياء التراث العربى، بيروت؛

المغنى، ج ۷/۱۷۵.

۱۱۲- المحلى، ج ۹/۳۰۶.

۱۱۳- ابن ابى جمهور، الاقطاب الفقيهيه، ص ۱۵۴، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم،

چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۱۴- القواعد، كتاب الفرائض، ج ۴، ايضاح الفوائد، ۱۷۵، شهيد اولى، اللمعه الدمشقيه، كتاب

الميراث، ۲۴۱، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، بى تا.

۱۱۵- ايضاح الفوائد، ج ۴/۱۷۲؛ الخلاف، ج ۴/۲۲.

۱۱۶- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۸

۱۱۷- ایضاح الفوائد، ج ۴/۱۷۴؛ المهذب، ج ۲/۱۵۶؛ مختصر النافع، ۲۲۵.

۱۱۸- المبسوط، ج ۴/۷۹، انتشارات مرتضویه، تهران، بی تا؛ وسیله، مطبوع در الجوامع الفقهیه،

۷۴۰، انتشارات جهان.

۱۱۹- شرایع، ج ۴/۸۱۵.

۱۲۰- ایضاح الفوائد، ج ۴/۱۷۴.

۱۲۱- مختلف الشیعه، ج ۲/۷۴۰، مکتبه نینوی الحدیثه، افسس از چاپ سنگی، ۱۳۲۴ ه. ق.

۱۲۲- همان منبع، ۷۴۰.

۱۲۳- جواهر الکلام، ج ۳۹/۲۲.

۱۲۴- همان منبع، ص ۲۴؛ المهذب البارع، ج ۴/۳۳۱.

۱۲۵- النهایه، مطبوع در الجوامع الفقهیه، ۳۵۳، باب الموارث.

۱۲۶- جواهر الکلام، ج ۳۹/۲۱.

۱۲۷- قواعد الاحکام، کتاب الفرائض به نقل از ایضاح الفوائد، ج ۴/۱۷۵.

۱۲۸- وسیله، (مطبوع در الجوامع الفقهیه)، ۷۴۰؛ ایضاح الفوائد، ج ۴/۱۷۴؛ مفاتیح الشرایع،

ج ۳/۳۱۲؛ الروضه، ج ۸/۲۹، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛ جواهر الکلام، ج ۳۹/۲۳.

۱۲۹- همان منبع، ص ۲۳؛ مفتاح الكرامة، ج ۸/۳۱.

۱۳۰- جواهر الکلام، ج ۳۹/۳۱.

۱۳۱- مفتاح الكرامة، ج ۸/۳۱.

۱۳۲- تحریر الاحکام، ج ۱۷۱/۲؛ ایضاح الفوائد، ج ۱۷۶/۴؛ الروضة البهیة، ج ۲۹/۸؛ سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین، با حواشی روحانی، ج ۳۸۵/۲؛ منهاج الصالحین، ج ۳۸۳/۲، همراه با حاشیه محمدباقر صدر، مطبعة الآداب، نجف؛ وسیلة النجاة، ج ۴۸۰/۲، مطبعة مهر، استوار، قم، چاپ اول، ۱۳۹۳ ه. ق.

۱۳۳- جواهر الکلام، ج ۳۲۳/۳۹

۱۳۴- همان منبع، ص ۳۲۳؛ مفتاح الکرامه، ج ۲۵۵/۸

۱۳۵- جواهر الکلام، ج ۳۲۳/۳۹

۱۳۶- التهذیب، ج ۳۶۴/۹ باب ۳۷ میراث المجوس.

۱۳۷- الاستبصار، ج ۱۸۸/۴، باب ۱۰۹، میراث المجوس.

۱۳۸- النهایة کتاب المیراث مطبوع در الجوامع الفقهیه، ۳۵۷، انتشارات جهان تهران.

۱۳۹- المبسوط، ج ۱۲۰/۴، میراث المجوس.

۱۴۰- الخلاف، ج ۱۰۸/۴، مساله ۱۱۹.

۱۴۱- الوسیله، میراث المجوس.

۱۴۲- سلاار دیلمی، المراسم کتاب الموارث، مطبوع در الجوامع الفقهیه، ۶۵۵، تهران، انتشارات جهان.

۱۴۳- جواهر الکلام، ج ۳۲۳/۳۹

۱۴۴- تحریر الوسیله، ج ۴۰۲/۲

۱۴۵- التهذيب، ج ۹/۳۶۴، باب ميراث المجوس، ح ۱؛ الوسائل، ج ۱۷/۵۹۶، باب ۱ از ابواب ميراث

المجوس، ح ۱.

۱۴۶- رجال النجاشی، ج ۱/۱۰۹.

۱۴۷- رجال الطوسی، رقم ۹۲.

۱۴۸- عدة الاصول، ج ۱/۳۸۰، چاپ جديد.

۱۴۹- الوسائل، ج ۱۷/۵۹۶، باب ۱، از ابواب ميراث المجوس، ح ۱؛ التهذيب، ج ۹/۳۶۵، باب ميراث

المجوس، ح ۲.

۱۵۰- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۶.

۱۵۱- همان منبع، ۲۵۶، از قول شيخ مفيد در مقنعه نقل اجماع کرده است.

۱۵۲- السرائر، ج ۳/۳۰۰.

۱۵۳- جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲۱؛ مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.

۱۵۴- السرائر، ج ۳/۲۸۸.

۱۵۵- به نقل از مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.

۱۵۶- جواهر الكلام، ج ۳۹/۳۲۱.

۱۵۷- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸.

۱۵۸- مائده ج ۵/۴۹.

۱۵۹- كهف ج ۸/۲۹.

۱۶۰- مائده ج ۵/۴۲.

۱۶۱- السرائر، الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳/۲۸۸

۱۶۲- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸

۱۶۳- شهید اول، اللمعة، کتاب المیراث، ص ۲۵۰؛ مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، بی تا.

۱۶۴- رجال کشی، رقم ۵۳۷، ۱۰۲۳، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش. (نجاشی نیز

بیان داشتند: فضل بن شاذان از امام نهم علیه السلام و حتی امام هشتم علیه السلام نیز نقل حدیث

می کرده و ثقه بوده و به عنوان یکی از فقها و متکلمین در بین شیعه معروف بوده است، و گفته

می شود: ۱۸۰ تالیف داشته است، (رجال النجاشی، ج ۲/۱۶۸، رقم ۸۳۸، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۸

ه. ق.).

۱۶۵- الفقیه، ج ۴/۲۴۸، ابتداء باب میراث المجوس.

۱۶۶- قواعد الاحکام کتاب الفرائض، انتشارات الرضی، قم ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۶۷- ایضاح الفوائد، ج ۴/۲۷۵

۱۶۸- شرایع الاسلام، ج ۴/۸۴۸ (با تعلیقات سید صادق شیرازی) انتشارات استقلال، تهران.

۱۶۹- اللمعة الدمشقیه، کتاب المیراث ج ۱/۲۵۰، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، بی تا؛ الروضة البهیة،

ج ۸/۲۲۳

۱۷۰- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸

۱۷۱- جواهر الکلام، ج ۳۹/۳۲۲

۱۷۲- مفتاح الكرامة، ج ۸/۲۵۸؛ همان منبع، ج ۸/۲۵۸.